

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث جلسه قبل ما در مورد قضا و قدر تحت عنوان هدایت بود، گفتیم که اصلاً معنای تقدیر جبر نیست، تقدیر یعنی اندازه‌گیری، قَدْر معنای قَدْر را دارد. تقدیر یعنی اندازه‌گیری یا قانونگذاری و قدر یعنی اندازه یا قانون، تفاوتشان در همین است. قَدْر یا قَدْر یعنی اندازه، همان لغتی که ما در محاوراتمان به کار می‌بریم، می‌گوییم چقدر کتاب؟ چقدر دفتر؟ قدر یعنی اندازه.

روایات بسیاری در کتاب التوحید اصول کافی^۱ داریم که به این تأکید دارند که وقتی خدا می‌خواست جهان را خلق کند یکی از کارهای اولیه‌ای که کرد هر چیز را اندازه گرفت خیلی ساده، شما می‌گویید وقتی که یک بنا می‌خواهد خانه بسازد همه چیز را اندازه می‌گیرد، نقاش وقتی بخواهد نقشی بکشد رنگها را اندازه می‌گیرد و شکلها را اندازه می‌گیرد، هر شخصی بخواهد دستگاهی را بسازد اندازه‌ها را مشخص می‌کند، هر چه اندازه‌ها دقیق‌تر باشد دقت کار بیشتر است، در ساختن ساعت اگر قطر چرخ‌دنده‌ها یک هزارم میلی‌متر بیشتر باشد ساعت جلو می‌افتد و اگر کمتر باشد عقب می‌افتد، غیر از این است؟ مگر ما خودمان اینطور نیستیم؟ تقدیر یعنی همین، یعنی خدا یک اندازه‌هایی را برای جهان مشخص کرده است این اندازه و اندازه‌گیری‌ها را در عالم انسانی می‌گویند قانون. شما وقتی می‌گویید قانون ارث یعنی حد و اندازه هر کسی، قانون مالکیت یعنی اندازه و حدود حق مالکیت، قانون پدر و فرزندی یعنی اندازه‌ی حق پدر نسبت به فرزند و حق فرزند نسبت به پدر، قانون راهنمایی و رانندگی یعنی اندازه‌هایی که در سطح شهر مشخص شده است، اندازه‌ی پارکینگ ممنوع و اندازه‌ی سبقت ممنوع و اندازه‌ی عبور عابران که در عالم انسانی به آن می‌گویند قانون، گاهی وقت‌ها در لسان علمی هم به آن می‌گویند قانون. مثلاً می‌گویند قانون لاوازیه (در علم فیزیک مثل قانون جاذبه یا قانون گریز از مرکز، منظورشان این قانون‌های بشری نیست)، اینها اندازه است. یکی از اندازه‌های خدا این است که انسان مختار است یا عالم انسانی از این‌جا تا این‌جا است و این اندازه اختیار است. پس وقتی ما می‌گوییم تقدیر یعنی اندازه‌گیری یا اندازه‌گیری کردن، تقدیر در عالم انسانی همان قانونگذاری است و وقتی می‌گوییم قدر، یعنی اندازه. اگر بروید داخل مغازه‌ای و شکر بخواهید به شما می‌گوید چقدر می‌خواهید؟ یعنی چه اندازه می‌خواهید؟ خیلی ساده است و اصلاً چیز پیچیده‌ای نیست. گفتیم که بعضی از مردم تقدیر را به معنای جبر فهمیده‌اند و شروع انحراف هم از این‌جاست که فکر کردند تقدیر یعنی جبر در حالی که جبر درست نقطه مقابل اختیار است. آیا می‌توانیم بگوییم اختیار جزء جبر است؟ خیر چون اختیار، ضد جبر است اما می‌توانیم بگوییم اختیار جزء تقدیر است. پس تقدیر جبر نیست. گاهی وقت‌ها در لسان روایات کلمه مُقَدَّر به کار می‌رود که منظور از مُقَدَّر همان قضا است که هنوز به آن نرسیده‌ایم، مرادش قدر نیست و باید از قرینه‌ها بفهمیم و دقت کنیم که یک وقت اشتباه نکنیم.

همه تقدیرهای الهی خیر است و هیچ کدام از آن‌ها شر نیست. شما کتاب قانون را ببینید مثلاً نوشته سارق مجازات می‌شود این شر است؟ این خیر است، یا رشوه‌خوار مجازات می‌شود، این خیر است، مبتکرین و مخترعین تشویق می‌شوند این خیر است، کشاورزان نمونه، مدال می‌گیرند

^۱- کافی، ج ۱، ص ۷۳، کتاب التوحید

این خیر است، کجای آن شر است؟ شما هر جای آن را نگاه کنید خیر است. آیا دزد می‌تواند بگوید چون در قانون نوشته شده بود دزد مجازات می‌شود من هم مجبور شدم بروم دزدی کنم، می‌تواند بگذارد گردن تقدیر؟ ما می‌توانیم خلافکاریمان را گردن تقدیر خدا بگذاریم؟ و بگوییم چون خدا در اندازه‌گیری عالم مقدر کرده بود که ظالم گمراه می‌شود و ظالم باید مجازات گمراهی را تحمل کند پس من هم لاجرم ظالم شدم نمی‌توانیم که این را بگوییم. محسن پاداش می‌گیرد این تقدیر است، تلاشگر نتیجه می‌گیرد «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» این تقدیر و قانون خداست و هیچ وقت هم عوض نمی‌شود، تنبل فقیر می‌شود این هم تقدیر است. لاجرم می‌گویید آقای سعدی گفته است:

کیمیایگر ز غصه مرده و رنج
ابله اندر خرابه یافته گنج

این تقدیر شما که برعکس شد. کیمیایگری که تلاش کرد و به نتیجه نرسید مانع داشت و آن ابلهی که در خرابه گنج یافت یک علت دیگری داشته است و تقدیر دیگری بوده است باید ببینند که آن چه بوده است، مثلاً تقدیر است که هر کس به پدر و مادرش احسان کند خدا به او رزق می‌دهد ممکن است به پدر و مادرش احسان کرده باشد مثل قضیه گاو بنی‌اسرائیل که جوانی به پدرش نیکی کرد و از خیر منافع مادی گذشت و خدا هم به اندازه پوست گاو به او طلای ناب داد. تقدیر تخلف نکرده است من بعداً توضیح می‌دهم که یک تقدیری ممکن است بیاید و روی یک تقدیر دیگری را بگیرد درست مثل قوانین، یک قانون می‌آید به جنگ قانونی دیگر. عجز باعث ناکامی است، این تقدیر است. این که باید پیامبران برای هدایت بشر بیایند این تقدیر الهی است لایتغیر است و قانون نظام آفرینش است. خدا از روزی که نظام آفرینش را آفرید اینطور مقدر کرد، می‌توانست مقدر کند که من اصلاً عقل کامل به بشر می‌دهم که خودش همه چیز را بفهمد و نیاز به پیامبر هم نداشته باشد و تشخیص همه خوبی‌ها و بدی‌ها را بدهد اما این کار را نکرد. سیستم آفرینش را اینطور تنظیم کرد که باید پیامبران بیایند. قرآن هم بارها فرموده است. باز می‌فرماید: «نَحْنُ قَادِرُونَ بِبَيْنِكُمْ الْمَوْتَ...»^۲؛ ما مرگ را بین شما تقدیر کردیم؛ یعنی همه باید بمیرند، تقدیر است و تغییرناپذیر، این هم خیر است. مرگ برای کسی شر است که در دنیا بد زندگی کرده است و اگر خوب زندگی کرد مرگ برای او راحتی است و برای او خیر است، حشر و حساب این هم خیر است. محال است که قیامت نباشد این که قرآن می‌فرماید «... لَا رَيْبَ فِيهِ...»^۳؛ شکی در قیامت نیست. نمی‌خواهد بگوید: «لَا مُرْتَابَ فِيهِ» شک کننده در قیامت نیست. شک کننده که خود قرآن هم فرموده زیاد است. ولی قرآن می‌گوید «... لَا رَيْبَ فِيهِ...»^۴؛ شکی در آن نیست؛ یعنی حتمی و قطعی است و سنت لایتغیر است. بهشت و دوزخ که انسان اختیار دارد از بین این دو یکی را انتخاب کند یا بهشت را یا دوزخ را این هم تقدیر است. امتحان هم تقدیر است و خدا مقدر کرده که همه امتحان شوند. اختیار انسان هم تقدیر است. خدا اینطور قانون وضع فرموده و اینطور تقدیر نموده که انسان‌ها مختار باشند و مختارانه عمل کنند که این هم تقدیر است.

گفتیم که تقدیر و قدر یک تفاوت کوچک در معنای لغوی دارند، تقدیر یعنی قانونگذاری و قدر یعنی قانون، تقدیر یعنی اندازه‌گیری و

۲- نجم آیه ۳۹

۱- واقعه آیه ۶۰

۲- بقره آیه ۲، آل عمران آیه ۹، آل عمران آیه ۲۵ و...

قدر یعنی اندازه. ببینید وقتی که قاضی می‌خواهد حکم صادر کند یک کتاب قانون دارد این تقدیر است و اندازه ها ثابت است، کتاب قانون ثابت است. حکم براساس این کتاب قانون صادر می‌شود؛ یعنی قاضی روی کتاب قانون را می‌خواند و می‌گوید براساس فلان ماده قانونی، تبصره فلان در مورد آقای زید این حکم صادر می‌شود. به نظر شما بین این حکمی که صادر شده و بین این کتاب قانون چه تفاوتی وجود دارد؟ قضا را بگیرید همین حکم و قدر را کتاب قانون، برای این که ذهنتان سررشته را گم نکند این دو مثال در ذهنتان باشد، اصلاً کلمه قضا یعنی حکم و قاضی یعنی صادر کننده حکم، قضاوت یعنی حکم صادر کردن. قاضی چه کار می‌کند؟ مدعی و مدعا علیه می‌آیند، اقامه دعوا می‌کنند و دفاع می‌کنند و قاضی بر اساس شواهد و با استناد به مواد قانونی حکم صادر می‌کند کار دیگری که نمی‌کند؟ به او می‌گویند قاضی و به کارش می‌گویند قضا، می‌گویند شغل قضا یعنی شغل قضاوت. این قضایی که این جا می‌گوییم به همین معناست؛ یعنی وقتی بنده ای یک کاری کرد و یک خلافی مرتکب شد خداوند براساس قوانین ثابت یعنی همان قدر یک حکمی در مورد این بنده متخلف صادر می‌کند که آن حکم می‌شود قضا. قضا و قدر با هم فرق دارند. تقدیر یا قدر همان قوانین ثابت الهی است و قضا یعنی حکمی که برای عمل فرد براساس قدر صادر می‌شود، درست مثل این که بگوییم حکمی که برای مجرم براساس قانون صادر می‌شود. در کتاب قانون الهی نوشته است که قاطع رحم عمرش کوتاه می‌شود این قانون است کار کسی هم ندارد بنده هم مجبور نیستم قطع رحم کنم و من در عملم آزادم. حالا من آدمم و از روی اختیار قطع رحم کردم خدا هم می‌نویسد (من برای این که مثال روشن شود اینطور عرض می‌کنم) به استناد به ماده قانونی فلان که قاطع رحم عمرش کوتاه می‌شود عمر این آقا کوتاه می‌شود این می‌شود قضا. حکم الهی صادر می‌شود به این می‌گویند قضای الهی. حالا ببینید کجای این جبر است؟ بدانید تا قضایی نباشد حکمی اجرا نمی‌شود، اول قدر است اتفاقاً وقتی امام آن هفت مرحله خلقت را می‌شمارند: اول می‌فرمایند مشیت و اراده و اندازه‌گیری، بعد می‌فرمایند قضا و کتاب و اجل. چطور شما وقتی یک برگه ای را می‌برید در دادگستری می‌گویند اول ببر فلان جا تبر باطل کن، بعد ببر آن جا، بعد این کار را بکن، مراحل را طی می‌کند تا به صدور حکم می‌رسد. در نظام آفرینش هم عین همین است و مراحل دارد. این می‌شود قضا اما یک تفاوت دیگر، تقدیر ثابت است ولی قضا را می‌شود تغییر داد. آقایی را گرفتند و به یک عنوانی زندانش کردند مثلاً یک تخلفی کرده یا خیانتی کرده زندانش کردند حالا این آقا می‌آید و به قاضی می‌گوید: من از شما خواهش می‌کنم لطفی کنید کاری کنید تا من آزاد شوم. قاضی می‌گوید: من هم خیلی دوست دارم که تو آزاد شوی ولی من هم وظیفه ای دارم و نمی‌توانم تو را آزاد کنم، تو را می‌شناسم و می‌دانم حالا خطایی از دستت رفته است. می‌گوید: خواهش می‌کنم بیا قانون را پاک کن و به جای این که نوشته شده خائن زندانی می‌شود بنویس خائن تبرئه می‌شود. می‌گوید: آقا جان حال است اصلاً محال است کسی این کار را بکند و هیچ مقامی نمی‌تواند این کار را بکند. می‌گوید: من چه کار کنم باید این جا بمانم؟ می‌گوید: نه راه دارد تو یک کاری کن که حکمی که صادر شده تغییر کند، مثلاً دیدید در

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۴۹، « لا یكونُ شیءٌ فی الأرضِ وَ لا فی السَّماءِ إلّا یهذهُ الخصالُ السَّبْعُ بِمَشِیَّتِهِ وَ إِرَادَةِ وَ قَدَرٍ وَ قَضَاءٍ وَ إِذْنٍ وَ کِتَابٍ وَ أَجَلٍ وَ... »

زندانی‌های ایران بعضی از کارها باعث تخفیف مجازات می‌شود مثلاً ما داشتیم زندانی‌هایی که تمام قرآن را حفظ کرده‌است و جرمش را بخشیده‌اند یعنی حکم را شکستند قانون را که شکستند. طرف معتاد بوده زندانیش کردند، هم اعتیادش را ترک کرده و هم یک کار فرهنگی کرده‌است، گفتند: شما به خاطر این که حسن نیتت را نشان دادی و ترک اعتیاد هم کردی مثلاً رفتی این کار علمی را انجام دادی و این افتخار را برای کشور کسب کردی، ما هم حکم شما را می‌شکنیم و برای شما حکم جدید صادر می‌کنیم. چه چیز این جا شکسته شد؟ قضا شکسته شد یا قدر؟ قضا شکسته شد. پس آن چیزی که هیچ وقت تغییر نمی‌کند قدر است و آن چیزی که تغییر می‌کند قضاست. (بعضی‌ها اول مطلب و مفاهیم را می‌گویند بعداً مثال می‌زنند تا به مثال برسند ذهن مخاطب به هم ریخته است و دیگر مثال را هم نمی‌فهمد. من در همین جلسه هم اول مثالها را زدم. مثال را که می‌زنم ذهن مخاطب مطلب را تسخیر می‌کند و بعد روی مفهوم پیاده‌اش می‌کنم این راحت‌تر و بهتر است. روش قرآن هم اینطور است ما این روش را از قرآن یاد گرفتیم «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ...»^۱ اول می‌گوید: ما می‌خواهیم برای تو قصه بگوییم در سوره یوسف همان آیه اول می‌فرماید: «الرَّتِلِكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ»^۲ دو آیه بعد می‌فرماید: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ...» بعد وسط قصه‌گویی یک دفعه توقف می‌کند و یک مفهوم را می‌گوید «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ...»^۳ قشنگ در ذهن طرف می‌نشیند. حالا اگر اول این را می‌گفت و بعد می‌گفت: حالا صبر کن می‌خواهم در همین مورد یک قصه برای تو بگویم همین که می‌خواهد مفاهیمش را بگوید مخاطب خوب مطلب را نمی‌گیرد یا در سوره قصص همین طور است «تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۴ «إِنْ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا...»^۵ همین طور قصه می‌گوید تا می‌رسد به جایی که ذهن مخاطب کاملاً آماده می‌شود که بله خدا هر کار بخواهد بکند می‌کند. یک وقت می‌فرماید: «وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ...»^۶ «خدا بر کار خودش غالب است، اراده خودش را به کرسی می‌نشاند و هیچکس هم نمی‌تواند جلوی او را بگیرد، از اول این را می‌خواست بگوید. این کار از مصداق به مفهوم رفتن است. اول مصداق را می‌گوید بعد مفهوم را. این مثال زدن و بعد مفهوم را بیان کردن از همین سنخ است و خیلی تأثیرش بیشتر است. در رابطه با تفسیر هم به اعتقاد من، اول باید حقیقت قرآن را بگوییم بعد آیه را بخوانیم این یک طراوت و یک دلنشینی دیگری دارد).

ببینید روال تغییر قضا این طوری است، بحث ما تغییر قضای الهی است. اگر ما بخواهیم قضای خدا را تغییر دهیم، روالش چه جوری است؟ ابتدا یک عمل صالح از بنده سر می‌زند؛ ما یک کار بدی کرده‌ایم باعث غضب خدا شده‌ایم و خدا حکمی علیه ما صادر کرده‌است که باید ما مجازات شویم، این شد قضا. یکی از لطف‌های خدا این است که خدا بین صدور حکم و اجرای حکم فاصله انداخته‌است. در هیچ یک از نظام‌های حقوقی بشری چنین فاصله‌ای وجود ندارد. چرا گاهی وقتها می‌گویند حبس تعلیقی؛ یعنی حکم حبس را صادر می‌کنند و می‌گویند یک فرصت به متهم می‌دهیم اگر جبران کرد حکمش را برمی‌داریم. همه‌ی حکم‌های خدا تعلیقی است. می‌گوید من این حکم را علیه شما صادر می‌کنم، قطع رحم کردی عمرت را کوتاه می‌کنم اگر دعا کردی، صدقه دادی و دوباره صله

۲- یوسف آیه ۳

۳- یوسف آیه ۱

۴- یوسف آیه ۴۰

۵- قصص آیه ۳

۶- قصص آیه ۴

۷- یوسف آیه ۲۱

رحم به جا آوردی برمیگردانم و حکم را می‌شکنم، تعلیقی است. گناهان و معاصی هم نوع‌های مختلف دارند. خدا به بعضی از گناهان چهل سال فرصت می‌دهد، به بعضی از گناهان یک سال وقت می‌دهد، به بعضی از گناهان یک هفته وقت می‌دهد، بعضی از گناهان فوراً دامن انسان را می‌گیرد. گناهان نادری هستند که به محض این که انسان انجام دهد به سرعت دامنش را می‌گیرد. دیگر خدا به گناهکار و مجرم در این گناهان فرصتی نمی‌دهد دقت کنید. خوب داشتیم روال تغییر قضا را می‌گفتیم، اول عمل صالح از جانب بنده، کدام بنده؟ بنده‌ای که گناهی کرده و یک قضای سوئی برایش نوشته شده است و بعد خداوند خودش به اراده‌ی خودش، قضا را تغییر می‌دهد، حالا آیا غیر خدا می‌تواند این قضا را تغییر دهد؟ نه ما فقط می‌توانیم سبب تغییر را درست کنیم، سبب تغییر چیست؟ عمل صالح اما خود تغییر، دست خداست مثل این می‌ماند که بگوییم: آیا ما می‌توانیم حکم قاضی را بشکنیم؟ می‌گویند: نه فقط خود قاضی می‌تواند حکمش را بشکند، من فقط می‌توانم با عمل خوب زمینه‌ی شکستن حکم را ایجاد کنم مثلاً یک کار خوبی بکنم و قاضی بگوید: حکم ایشان را به خاطر این اختراعش و به خاطر این ابتکارش و به خاطر این کار خوبش می‌شکنم. من زمینه را می‌توانم ایجاد کنم پس این آیات و روایاتی که می‌گویند: وقتی قضای الهی محقق شد هیچکس نمی‌تواند ردش کند، منظور این نیست که قضای الهی مطلقاً تغییرپذیر نیست، ما روایات و آیات داریم که تغییرپذیر است بلکه منظور این است که کسی نمی‌تواند با خدا دربیفتد، کسی نمی‌تواند قضای الهی را بدون خواست خدا برگرداند؛ یعنی اگر خدا حکم صادر کرد حتماً اجرا می‌شود. بشر این طور است، مجرمی فرار کرده و کسی هم نمی‌تواند او را بگیرد ولی خدا که اینطور نیست. قاضی دادگاه بدوی، حکم صادر می‌کند، دادگاه تجدید نظر آن را می‌شکند اما خدا که اینطور نیست «وَلِلَّهِ يَحْكُمُ لَا مَعْقِبَ لِحُكْمِهِ»؛ خدا حکم می‌کند و معقب ندارد، معقب کیست؟ همان دادگاه تجدید نظر، آن که عقب حکم یک حکم دیگر صادر می‌کند ولی خدا که معقب ندارد و هیچ مجرمی هم از دستش در نمی‌رود، اگر کسی بخواهد با این قضا دربیفتد خدا با دست خود اجرایش می‌کند.

قصه فرعون درس عبرتی است، فرعون عربده کشی می‌کرد و می‌گفت من با خدا در می‌افتم. معبرین گفتند: معنای این خواب این است که کودکی از بنی اسرائیل می‌آید و تاج و تخت تو را بر باد می‌دهد گفت: من نمی‌گذارم، خدا هم گفت: نمی‌گذاری؟ آماده باش می‌خواهم این موسی را خودت بزرگ کنی، و الا پیامبری مثل شعیب (ع) در زمان حضرت موسی (ع) زندگی می‌کرد، خدا می‌توانست وحی کند به شعیب (ع) که کسی را بفرست و این بچه را ببر در خانه خودت تربیت کن. یک نمونه دیگر بخت النصر است. خوابی دیده بود و از دانیال نبی (ع) تعبیر خواست. دانیال نبی (ع) فرمود که تا سه روز دیگر به دست یکی از نزدیک ترین افراد خودت کشته می‌شوی، او هم خواست با قضای الهی بجنگد و افرادی را گذاشت و در آخر در لحظاتی که دانیال گفته بود خودش اشتهاهاً دستور قتل خودش را با زبان خودش صادر کرد. دو غلامی که در اطاعتش هیچ شعوری نداشتند و هر کاری که می‌گفت چشم بسته می‌کردند آمد و به آنها گفت: هر که به این جا آمد دونیمش کنید حتی خودم، می‌خواست بگوید الا خودم گفته بود حتی خودم. رفت و برگشت دستور دیگری بدهد زدند و دو نیمش کردند. آیاتی که می‌فرماید: «...وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ

۱- رعد آیه ۱۱ «... إِذَا أَرَادَ اللَّهُ يَقُومُ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ»

يَقُومُ سُوءًا / فَلَا مَرَدَّ لَهُ...»؛^۱ اگر خدا قضای بدی برای قومی نوشت دیگر کسی نمی‌تواند جلویش بایستد، این آیات می‌خواهد بفرماید اگر خدا حکم کند هیچکس جلو دار آن نیست، نمی‌خواهد بگوید اگر خدا خودش خواست عوض کند عوض نمی‌شود، این که دست خودش است، مگر ما نداریم که صدقه بلا را می‌گرداند،^۲ بلا که نوشته شده.

خوب روال تغییر را می‌گفتیم: ۱- بنده ای که کار بدی کرده عمل صالحی می‌کند،^۲ قاضی القضاة و آن خدا، کسی که قضایش حتمی است می‌آید و تغییرش می‌دهد و می‌فرماید: بنده‌ی من قضا کرده بودم که نابود شوی و عمرت تمام شود امروز دست مسکینی را گرفتی و صدقه‌ای دادی بیست سال دیگر به تو عمر دادم، نشنیده‌اید که پیامبر اشاره کردند^۳ به خارکنی و فرمودند این امروز برمی‌گردد و در صحرا می‌میرد عصر دیدند که دارد برمی‌گردد گفتند: با رسول الله او که دارد برمی‌گردد، حضرت گفتند: بیایید برویم نزد او و به او فرمودند: پشته را بگذار روی زمین، و باز کن، باز کرد، دیدند یک ماری در این پشته است آمده از پشت به خارکن نیش بزند چوب در دهانش گیر کرده است و همانطور دهانش باز مانده است، گفتند: این اجلت بوده است امروز چه کار کردی؟ گفت: صدقه دادم گفتند: اجلت به تأخیر افتاد، قضای الهی این بوده که بعید عمل صالحی کرد قضای الهی تغییر کرد، «الَّذَا يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا»؛^۴ دعا قضای الهی را برمی‌گرداند بعد از این که محکم شده است، پس عمل صالح قضا را برمی‌گرداند، قرآن می‌فرماید: «... إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ...»؛^۵ خوبی‌ها، بدی‌ها را می‌برند، یعنی انسانی که بد کرد برایش نوشته شد این مجازات فقر دارد، مجازات مریضی دارد بعد عمل صالحی انجام می‌دهد و آن عمل صالح سیئاتش را می‌برد و قضا برداشته می‌شود.

نمونه‌هایی از اعمال صالح را عرض می‌کنم،^۱ استغفار که سبب قضای الهی را برمی‌دارد، قبل از این که خدا مجازاتش کند، توبه می‌کند اگر توبه کرد مجازاتش برداشته می‌شود. آیت الله موسوی تبریزی در اوایل انقلاب دادستان بودند نقل می‌کردند که یکی از این منافقین که در ترورها هم شرکت داشته بود و ظاهراً توبه کرده بود شبی که می‌خواستیم اعدامش کنیم گفت بگذارید من که بالاخره توبه کردم و کارهای خلافی هم که کردم می‌خواهم پیش خدا یک کم از این روسیاهی‌ام کم شود برویم چند تا خانه تیمی که سراغ دارم به شما نشان دهم ما هم چند تا پاسدار مسلح همراهش کردیم، گفتیم بگذار ساعاتی از شب بگذرد و کسی در خیابان نباشد در راه راننده خوابش برده بود و ماشین محکم به درختی برخورد کرده بود و همه افرادی که در ماشین بودند بی‌هوش شده بودند جز این جوان اعدامی که برایش اتفاقی نیفتاد. ایشان هم اسلحه برداشته بود و از این‌ها نگهبانی داده بود، دقایقی نگهبانی می‌دهد، تا یک ماشین گشتی می‌رسد می‌گوید: چرا این جا ایستاده‌ای؟ می‌گوید: من فلانی هستم حکم اعدام صادر شده این ماشین هم این جا خورده به درخت و این‌ها بیهوش شده‌اند من هم کاری نتوانستم بکنم، دارم نگهبانی می‌دهم، مصدوم شده‌اند بیایید برسانیدشان. بعد او را برمی‌گردانند و آن‌ها را هم می‌رسانند به

۲- همان

۱- کافی ج ۴ ص ۳ «الضَّاقَةُ... وَ تَدْفَعُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنَ الْبَلَاءِ وَ...»

۲- کافی ج ۴ ص ۵

۳- کافی ج ۲ ص ۴۷۰

۴- هود آیه ۱۱۴

جوان می‌گویند: چرا فرار نکردی؟ می‌گوید: من از دست کی فرار کنم بالاخره من باید اعدام شوم من هم فهمیدم اشتباه کردم با پای خودم ایستادم که اعدام کنید ایشان گفتند: ما او را بخشیدیم. یعنی در فقه اسلامی هم اگر توبه گناهکار ثابت شود (حتی اگر قصاص هم باشد) برداشته می‌شود البته اگر ثابت شود، (این جا ثابت شد) موارد نادری اتفاق می‌افتد، **توبه**: یکی از چیزهایی است که قضای الهی را برمی‌گرداند از بهترین اعمال صالح است.

دعا: در کتاب الدعاء اصول کافی نگاه کنید نزدیک سیصد، چهارصد روایت در مورد فضیلت دعاست، گاهی خداوند به خاطر اشک یک مؤمن در دل شب در حین دعا صدهزار نفر را از بلا معاف می‌کند و قضای سوء را از صدهزار نفر برمی‌دارد. این سخن مضمون روایت است: یک مؤمن دعاخوانی که اشک می‌ریزد خدا به خاطر اشک او بلا و قضای سوء را از صدهزار نفر دیگر هم بر می‌دارد. **صدقه**: (خصوصاً صدقه مخفیانه صدقات مستحب بهتر است که مخفیانه باشد و صدقه واجب که همان زکات است بهتر است ظاهر باشد ولی قصد ریا نباید باشد. تظاهرش قربه الی الله است بگوید: خدایا من زکات می‌دهم که دیگران هم یاد بگیرند، نه اینکه بگوید: من زکات می‌دهم که دیگران ببینند و بگویند: آفرین. اگر اینطور شد باطل می‌شود. باید قصد تعبد داشته باشد. همانطور که گفته شد غیر خدا نمی‌تواند قضا را برگرداند اما غیر خدا می‌تواند سبب قضا را عوض کند. سبب قضا چیست؟ عمل صالح. عمل دست ماست. می‌توانیم کاری کنیم که خداوند به ما رحم کند، دعا کنیم، توبه کنیم، صدقه بدهیم، استغفار کنیم و کارهای شایسته‌ی دیگر انجام دهیم. اصولاً هر عمل صالحی در تغییر قضای الهی مؤثر است، بعضی‌ها سریعتر، بعضی‌ها کمتر. **نکته**: برای برگرداندن هر قضایی (البته عموم اعمال مفیدند) یک سری اعمال خاص نیاز است. گاهی اوقات سبب قضای الهی چیزی است که باید همان سبب برداشته شود. مثلاً من یک دلی را به ناحق شکسته‌ام. (گاهی اوقات انسان دل را به حق می‌شکند چون چاره‌ای نیست. مثلاً فردی قتل کرده است قاضی حکم اعدامش را صادر می‌کند، دل زن و بچه‌اش می‌شکند اما چاره‌ای نیست) من دلی را به ناحق شکستم و خداوند من را گرفتار یک شری کرده است که هر چه دعا می‌کنم این شر از من دفع نمی‌شود. راه چاره چیست؟ این مثل این است که من دل درد شدم ولی داروی گلو درد می‌خورم. این برای دل درد فایده ندارد. من دلی را سوزانده‌ام، ولی چهل تا زیارت عاشورا می‌خوانم خدا هم ثواب چهل زیارت عاشورا برای من می‌نویسد، دردم را هم سر جایش نگه می‌دارد. نگوئید دعا مستجاب نشده است، مستجاب شده است. خیلی از دعا کرده‌ها و مستجاب نشده‌ها به این دلیل است. هیچ روایتی نگفته دعایی که می‌کنید به شما پاداش نمی‌دهیم، گفته: حبس می‌کنیم. (حبس یعنی بلوکه کردن به زبان امروزی): پولت را برایت نگه می‌دارم ولی چیزی به تو نمی‌دهم. بعضی از گناهان دعا را حبس می‌کند یعنی خدا می‌گوید: بنده من به خاطر گناهی که کردی، این مجازات را باید بکشی. مدام دعا می‌کنی خدا هم ثوابش را می‌نویسد ولی دردت را سر جایش نگه می‌دارد. به معنای عام دعا مستجاب شده است ولی به معنای خاص مستجاب نشده است. هیچ دعایی در عالم بدون استجاب نیست. هیچ دعایی بدون پاداش نیست. روایتی هست که روز قیامت به یک بنده‌ای پاداش عجیبی می‌دهند، می‌گوید: خدایا این پاداش در ازای چه عملی است؟ می‌گویند: یادت هست دعایی کردی فلان حاجت می‌خواستی، دعایت مستجاب نشد، این به جای

آن است. می‌گوید: ای کاش هیچ حاجتی از من در دنیا مستجاب نمی‌شد. پس غیر خدا سبب قضا را می‌تواند عوض کند.

به این آیات دقت کنید: «... وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ...»^۱. قبل از این آیه می‌فرماید: «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...»^۲؛ خدا سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خود آنها سرنوشت خود را تغییر دهند. (این آیه نمی‌خواهد بفرماید که مردم می‌توانند دخالت در سرنوشت اجتماعی خود کنند و سیاسیون معمولاً این آیه را غلط ترجمه کرده‌اند. هیچ کدام از روایات ترجمه اینها را نمی‌پسندند.) روایت به این صورت ترجمه می‌کند که:^۳ خداوند سرنوشت هیچ قومی را از نیکی و نعمت به بدی و نعمت تغییر نمی‌دهد تا آن مردم هم اعمال خوبشان را کنار بگذارند و اعمال بد انجام دهند. سیاسیون چگونه ترجمه کرده‌اند؟ گفتند شما اگر می‌خواهید سرنوشتتان تغییر کند، باید اقدام کنید و خودتان سرنوشتتان را تغییر دهید. این فی نفسه جای بحثی دارد. اما این آیه بحث دیگری دارد. آیه دوم: «... إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ...»^۴؛ حسنات و نیکی‌ها بدی‌ها را می‌شویند یا می‌برند. آیه سوم: مؤمنانی که گفتند: «... قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»^۵؛ «... فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَ قَضَىٰ لَمْ يَمَسُّهُمْ سُوءٌ...»^۶؛ به یک نعمت و فضل الهی دگرگون شدند که دیگر بدی آنها را نمی‌گیرد. یک باب جدیدی این‌جا است که تقدیر بر تقدیر غلبه می‌کند. شما دوباره به عالم قانون و قانونگذاری بیایید. می‌توانید تصور کنید که یک قانونی بیاید و یک قانون دیگری را از بین ببرد؟ مثلاً ما یک قانون داریم که شخصی که به ما بد کرده ما به او بد می‌کنیم. این قانون است. یک قانون هم داریم که مهمان را گرامی بداریم حالا این دو قانون چطور با هم می‌جنگند؟ یک آقایی به ما بدی کرده بود و ما هم دنبال این بودیم که یک جایی او را اذیت کنیم، یک روز همان شخص در خانه‌ی ما را زد یا با کسی به خانه‌ی ما آمد. ما هم به او خوش آمد می‌گوییم و از او پذیرایی می‌کنیم و به رویش هم نمی‌آوریم که تو چه کار کردی؟ او هم همین را می‌خواهد. قانون دوم که مهمان گرامی داشته می‌شود قانون اول (از دشمن انتقام گرفته می‌شود) را کنار زد.

سلیمان یکی از ملوک عرب بود. شخصی پدرش را کشت و فرار کرد. سلیمان هم آرام و قرار نداشت و قسم خورده بود که تا من این قاتل را به سزایش نرسانم از پا نمی‌نشینم. شهر به شهر می‌گشت و شهرها را محاصره می‌کرد، روستاها را محاصره می‌کرد، مناطق را محاصره می‌کرد، قبایل را می‌گشت و به نیروهایش می‌گفت: همه جا را بگردید. بالاخره رسید به شهری که قاتل در آن شهر زندگی می‌کرد قاتل دید که دیگر راه فراری وجود ندارد بالاخره به او می‌رسند و سلیمان هم قیافه‌اش را می‌شناسد فرارکردن هم دیگر تقریباً محال است. جرقه‌ای به ذهنش زد، نقاب کشید و آمد در اردوگاه سلیمان، هیچکس فکر نمی‌کرد که او همان قاتل است. پسران پسران آمد تا رسید در خیمه‌ی سلیمان و سرکرد داخل خیمه و گفت: جناب سلیمان مهمان می‌خواهید؟ سلیمان هم که انسان بسیار مهمان دوستی بود گفت: بله بفرمایید داخل. نشست و

۱- رعد آیه ۱۱

۲- همان

۳- بحار الانوار ج ۶ ص ۵۷

۴- هود آیه ۱۱۴

۵- آل عمران آیه ۱۷۳

۶- آل عمران آیه ۱۷۴

گفت: بروید برای مهمانم وسایل پذیرایی بیاورید با يك وسایل پذیرایی شاهانه‌ای در خیمه از او شروع به پذیرایی کرد آن مرد دید که خیلی دارد تعارفش می‌کند گفت: حالا وقتش هست. گفت: قربان دوست دارید من را بشناسید گفت: از ابتدا دوست داشتم بالاخره مهمانی و هم سخنی گفتم: شاید نقاب بستید نخواستید که من چهره‌ی شما را ببینم برای این که مهمانم ناراحت نشود سؤال هم نکردم اگر به من افتخار بدهید که خیلی خوشحال می‌شوم شما بشناسم. قاتل نقاب را برداشت تا نگاه سلیمان به قاتل پدر افتاد با عصبانیت شمشیر را برد بالا اما پایین نیامورد. شمشیر را انداخت و عرق خجالت روی پیشانی‌اش نشست و گفت: ببخشید يك لحظه احساسات بر من غلبه کرد عذرخواهی کرد و پذیرایی را ادامه داد و با هم شروع به صحبت کردند و از هر دری سخن گفتند در آخر وقتی می‌خواست برود به بدرقه‌اش آمد و بعد دم در خیمه که رسید گفت: به تو بگویم چون مهمان منی تا سه روز من به هم‌هی مأموران می‌گویم که رفت و آمد آزاد باشد و بعد از آن به همان حالت سابق برمی‌گردیم او هم فرار کرد و رفت.

(شبهه همین کار را عمروعاص و معاویه در زمان جنگ صفین کردند. می‌گویند: عمروعاص به معاویه می‌گفت: تو علی را بهتر می‌شناسی یا من. گفت: من. بینشان نزاع شد، هر کدام يك چیزی در مورد حضرت گفتند. عمروعاص گفت: ای معاویه تو کی علی را بهتر از من می‌شناسی؟ من به تو ثابت خواهم کرد گفت: بلند شو و نقاب بزن من می‌خواهم تو را به جایی ببرم. گفت: کجا؟ گفت: در لشکر علی. گفت: دیوانه شدی! می‌خواهی ما را تحویل علی دهی تا اعدامان کند! گفت: تو علی را نشناختی، گردن من، من خودم هم هستم. بالاخره اینقدر در گوشش خواند تا با هم نقاب زدند و به لشکر علی رفتند. آمدند در چادر **امیر المؤمنین (ع)**، گفتند: مهمان نمی‌خواهید، حضرت فرمودند: بفرمایید. حضرت در حال تعارف کردن بودند، آن‌ها مانده بودند که خود را معرفی کنند یا نه، حضرت اسمشان را برد و گفت: فلانی، فلانی این کارها را می‌کنید عاقبتش دوزخ است، چرا با علی می‌جنگید؟ حضرت آن‌ها را نصیحت کرد و بعد به هیچکس نفرمود که این‌ها چه کسی هستند. به چند محافظ قوی هم گفت: این‌ها را به آن طرف برسانید. بعد که رفتند عمروعاص گفت: معاویه حالا تو علی را بهتر می‌شناسی یا من؟ معاویه گفت: تو خیلی بهتر از من می‌شناسی.) قضای الهی با عمل صالح عوض می‌شود. فرزندی به پدرش بدی کرده و پدرش به او گفته: اگر تو را بگیرم يك سیلی محکم به تو می‌زنم. اتفاقاً روز پدر شد. پسر زرنگی کرد و يك دسته‌ی گل خرید و آمد در خانه و در زد. پدر گفت: کیست؟ گفت: من هستم. پدر هم با عصبانیت به در خانه آمد. آماده بود تا در را باز کرد سیلی محکمی به گوشش بزند. همین که دست را بالا برد گفت: پدر جان روزت مبارک. پدر هم با روی باز او را بخشید. **امیرمؤمنان علی (ع)** می‌فرماید: من از گناهی که توانستم بعد از آن دو رکعت نماز بخوانم دیگر نرسیدم. حضرت که گناه نمی‌کند. يك دسته گلی از نماز ببری و بگویی: خدایا این هم تقدیم تو باد، خدا هم می‌گوید: خیلی خوب بنده‌ام برو کاری با تو ندارم. قضای الهی را می‌شود تغییر داد ولی به دست خود خدا منتها ما سببش را جور می‌کنیم. تقدیر که بر تقدیر غلبه می‌کند را هم من گفتم. يك قانون و تقدیر این است که مهمان گرامی داشته می‌شود و يك تقدیر این است که مجرم مجازات

^۱ عوالي التالی ج ۱ ص ۹۷ قال رسول الله: «ما من عبد أدنّب ذنباً فقام فتوضأ فأحسن الطهور ثمّ يقوم فيصلي ركعتين ثمّ يستغفر الله العا غفر الله له»

می‌شود، حالا این دو با هم تصادف کردند. مجرم آمد داخل خانه‌ی خودت و شد مهمانت. آن قانون بر این غلبه می‌کند. موارد بسیاری است که قانون بر قانون غلبه می‌کند. مثلاً ۱- قانون این است که هر کس نفسی را بکشد قصاص می‌شود این یک تقدیر است، آدم قاتل را می‌گیرند و دارش می‌زنند. ۲- هر کس نفسی را احیا کند از کشته شدن می‌رهد.

ما در فقه اسلامی داریم، بعضی از فقها گفته‌اند که اگر شخصی را اشتباهی به جای قاتل بگیرند و بخواهند قصاص کنند و آن قاتل بیاید بگوید: صبر کنید من کشتم و این بی‌گناه است ظاهراً به شرطی که اطلاعی از این حکم نداشته باشد و ثابت شود دیگر قصاصش نمی‌کنند. می‌گویند: یک نفر را کشته و جان یک نفر را نجات داده است. تقدیر دومی و تقدیر اولی را کنار می‌زنند. ببینید دو تا قانون و تقدیر است. وکیل‌ها چه می‌کنند؟ وکیل مدافع‌ها وقتی قاضی به قانونی استناد می‌کند وکیل زرنگ هم می‌گردد و قانونی که می‌تواند حریف این قانون قاضی شود را پیدا می‌کند. نمی‌گوید قانون شما اشتباه است. می‌گوید: آقای قاضی بنده ماده قانونی که شما به آن استناد کردید باید حکمش عوض شود و این جا جایش نیست، قاضی را مجبور می‌کند که حکم را بشکند. کار وکیل همین است در واقع دو نماینده‌ی قانون یکی وکیل و یکی قاضی دارند به وسیله‌ی قانون با هم می‌جنگند. هر دو قانون را می‌گویند. او که مدعی نیست که تو از جیب‌ت قانون درآوردی، او می‌گوید: قانونی که تو در این جا گذاشتی محکوم است. قانون حاکم، حرف من است.

تقدیر الهی هم همین طور است. یک قانون می‌گوید: ظالم گمراه می‌شود. یک قانون می‌گوید: انسان نیکوکار هدایت می‌شود. ظالمی ظلمی کرد، بعد هم احسانی کرد، اثر ظلم برداشته می‌شود. اثر گمراهی رفع می‌شود. البته حیف است که اعمال صالح برای شستن نجاست گناهان به کار رود. این اعمال خرج می‌شود و خودش باقی نمی‌ماند. شما اگر یک سطل آب را روی مثلاً سطح خونی ریختید و خون را پاک کردید آب هم خراب می‌شود و دیگر آبی برایتان نمی‌ماند. «**إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبُنَ السَّيِّئَاتِ**»؛ «**ذَهَبُنَ**»، **خودشان هم می‌روند**. می‌گویند: یک گناه کردی، یک نماز هم خواندی، با هم صاف؛ «**تَعَارُضًا وَ تَسَاقُطًا**». دیگر نمی‌توانی بگویی: خدایا من اینقدر حسنه انجام دادم، خدا می‌گوید: حسنه ات خرج گناهت شد. اینها ما را غره نکند که بگوییم: ما می‌رویم گناه می‌کنیم و بعد هم چند تا کار خوب انجام می‌دهیم و دسته گل پیش خدا می‌بریم و مسئله حل می‌شود. نه اینطور نیست. این تفکرات، تفکرات غلطی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث ما این بود که تقدیری بر تقدیری غلبه می‌کند. **مثال ۱**: قاتل نفس محترم، قصاص می‌شود. **مثال ۲**: آنکه نفسی را احیا کند از قصاص می‌رهد. البته یک شرایط و ظرایف و ریزه کاریهایی دارد که در قوانین اسلام آمده است. پس در اینجا تقدیر ۲ بر تقدیر ۱ غلبه می‌کند و آن را کنار می‌زند. مثلاً یک نفر از طرف دادگاه به خاطر جرمی که انجام داده است، به اعدام محکوم می‌شود، بعد همین شخص یک عده‌ای را از مرگ نجات می‌دهد، اینجا قانون می‌گوید که حکم اعدام این شخص برداشته شود. از تقدیر اول فرار کرد، رفت زیر سایه‌ی تقدیر دوم. خداوند طبق تقدیر اول یک حکمی نوشته بود، قرار بود با این حکم این فرد مجازات شود قبل از اینکه اولی و قضای اولی که طبق آن تقدیر اولی نوشته شده بود اجرا شود، (گفتیم خدا بین حکم و اجرا فاصله

می‌گذارد و به طرف مهلت می‌دهد که توبه کند یا به گونه‌ای آن را جبران کند) این فرد رفت زیر سایه‌ی یک تقدیر دیگر.

در روایت می‌فرماید: ^۱ **امیرالمؤمنین (ع)** کنار دیوار شکسته‌ای نشسته بودند، بعد از زیر دیوار شکسته بلند شدند و رفتند زیر سایه‌ی دیوار محکم، گفتند: یا علی از قضای الهی فرار کردی، فرمود از قضای الهی به قدر الهی پناه بردم. پس می‌شود از قضایی که تحت عنوان یک قدری است به قدر دیگری پناه برد یا می‌شود از قدری به قدری فرار کرد. پس گاهی اوقات یک تقدیر، تقدیر دیگری را کنار می‌زند. ما خودمان هم در عرفیاتمان داریم. در قوانین بشری هم اینطور است. می‌گویند: سعدبن ابی‌وقاص غلامی داشت که این غلام هر روز شراب می‌خورد، صبح هم می‌آمد و به او می‌گفت: آقا کتکم بزن تا من بروم. آقا هم به او هشتاد شلاق می‌زد. او صبح تا صبح (یومیه) این کار را می‌کرد. در زمانی که جنگ مسلمانها با حکومت ساسانی بود، این غلام چون شرارت بسیار کرده بود، آقا از دست او خسته شده بود به او گفت: من باید تو را در جایی حبس کنم و او را در اتاقی، حبس کرده بود. در یکی از روزهای جنگ لشکر اسلام کم آورد و با مشکلاتی روبه‌رو شد، دشمن هم جسور شده بود. غلام این ماجرا را فهمیده بود. به دختر سعدبن ابی‌وقاص که داشت از آن طرف رد می‌شد، گفت: شنیدم لشکر اسلام دچار مشکل شده است. گفت: بله. گفت: من جنگ آور قویی هستم، قول شرف به تو می‌دهم که فرار نکنم، من را باز کن. گفت: توکه یک نفر بیشتر نیستی. گفت: من به تو قول می‌دهم که مشکل را حل کنم. من خیلی در جنگاوری، قوی هستم. گفت: پدرم اگر بفهمد خیلی ناراحت می‌شود. گفت: من نقاب می‌زنم تا نفهمد. به او اعتماد کرد و او را باز کرد. (من این ماجرا را از زبان شهید صدوقی شنیدم) غلام هم نقابی زد و سوار اسبی شد و به میدان جنگ رفت. چنان جنگید که وضعیت جنگ را تغییر داد. به دل لشکر می‌زد، دشمن را به عقب می‌راند. روحیه لشکر اسلام را عوض کرد و جنگ را به حالت قبل برگرداند بعد هم آمد به زندان و گفت: حالا این غل و زنجیر را به من بزن، چون من قول دادم. سعدبن ابی‌وقاص چندین روز در این فکر بود که این فرد چه کسی بود؟ کجا رفت؟ همه به دنبال او بودند، هیچکس هم او را پیدا نمی‌کرد. یک روز به دخترش گفت: من در کار این قصه مانده‌ام. دخترش خنده‌ای کرد. سعد به او گفت: تو چیزی می‌دانی؟ گفت: بله من می‌دانم، قصه این است. گفت: فلانی این کار را کرد؟ گفت: بله. سعد رفت و از او عذرخواهی کرد و گفت: ببخشید! من شما را نمی‌شناختم، شما دیگر آزاد هستید. او را از زندان آزاد کرد و گفت: من دیگر به تو شلاق نمی‌زنم. فردا شد، این غلام شراب نخورد، پس فردا شد، شراب نخورد، همین طور روزهای بعد. یک روز سعد به او گفت: تو چقدر نادانی! آن روز که من به تو شلاق می‌زدم، حریص بودی، حالا که شلاق نمی‌زنم، دیگر شراب نمی‌خوری؟! گفت: آن روز که به من شلاق می‌زدی پاک می‌شدم، دیگر گناهی به آخرت نمی‌بردم ولی الان این گناهان روی هم می‌شود، دیگر نمی‌خواهم گناه کنم. گاهی اوقات یک قانونی، یک قانون دیگر را کنار می‌زند. در عالم انسانی اینطور است، در قانون خدا هم اینطور است.

مثال ۲: تقدیر اول: خدا ظالم را گمراه می‌کند، «... وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ...»^۲، این یک تقدیر است و ثابت است. هر کس ظلم کند، هر ظلمی یک مقدار از هدایت را کور می‌کند. این قانون خداست، تغییر هم

^۱ بحار الانوار ج ۵ ص ۹۷

^۲ - ابراهیم آیه ۲۷

نمی‌کند. یعنی پیغمبر هم اگر ظلم کند، این قانون شامل حالش می‌شود. قرآن به مؤمنین می‌فرماید: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَسْكَبُوا النَّارَ...»^۱؛ به ستمگران ذره‌ای میل نکنید که آتش شما را می‌گیرد. این قانون است. به پیغمبر گرامی می‌فرماید: «...لَقَدْ كِدَّتْ تَرْكَبُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا»^۲؛ تو نزدیک بود که به این ستمگران میل کنی، «إِذَا لَأَذُنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ...»^۳؛ اگر این کار را می‌کردی حتماً تو را دو برابر [در] زندگی و دو برابر [پس از] مرگ [عذاب] می‌چشاندیم. خداوند قانون را برای هیچکس عوض نمی‌کند. یونس دچار لغزش شد، خدا آن نور هدایت را از او گرفت. تقدیراً این است: خدا ظالم را گمراه می‌کند. تقدیراً^۴: خدا محسنین را هدایت می‌کند. مثلاً یک فردی ظلمی کرده بعد رفت به والدینش احسان کرد، خاصیت احسان، هدایت آوری است. قانون دوم، اولی را دفع می‌کند، قرآن می‌فرماید: «هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ»^۵؛ این قرآن برای محسنین هدایت است، اصلاً خاصیت احسان آوردن هدایت است. زن علویه رفته بود پیش قاضی شیعه مذهب بصره گفته بود: تو شیعه هستی و پیرو امیرالمؤمنینی، من هم دختر امیرالمؤمنین هستم، بچه‌های یتیم دارم، بدهکار هم هستم، تو می‌توانی به من پولی بدهی؟ گفت: برو فردا بیا، فردا آمد. قاضی او را جواب کرد و رد نمود. دل این زن شکست. در راه گریه می‌کرد تا اینکه یک مجوسی او را دید. مجوسی به او گفت: برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: چنین اتفاقی افتاده است. گفت: من مسلمان نیستم ولی به علی بن ابیطالب (ع) ارادت دارم و پول را به او داد و گفت: عوضش هم نمی‌خواهم. شب قاضی خواب دید به او گفتند که قرار بود این قصر بزرگ را به تو بدهند اما به فلان زردشتی دادند. مرتب به این قصر نگاه کرد، حسرت خورد، با حسرت عجیبی از خواب بیدار شد. تحقیق کرد فهمید که این زردشتی به آن زن علوی پول داده است، تعبیر خواب را فهمید. درخانه زردشتی آمد و گفت که تو دیروز به خانم علویه پول دادی؟ گفت: بله. گفت: چقدر دادی؟ گفت: برای چه می‌پرسی؟ گفت: می‌خواهم آن پول را به تو بدهم و به حساب من باشد. گفت: تو اگر می‌خواستی از اول می‌دادی، اینطور او را ناراحت نمی‌کردی. گفت: حالا گذشته، من اشتباه کردم، می‌خواهم این کار به حساب من باشد. این فرد مجوسی حساس شد گفت: چرا؟ تا نگویی من این پول را از تو قبول نمی‌کنم. گفت: من اینطور خوابی را دیدم تو هم که مجوسی هستی و به اینها اعتقاد نداری بیا و این ثواب را به ما بده، نقد را بگیر و نسیه را ببخش. گفت: هرگز! اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. ببینید کفر ظلم است، شرك ظلم است. مجوسی مشرك است اما احسان هدایت می‌آورد. این فرد يك احسان کرد، این قانون بر آن قانون غلبه کرد. اینطور قانونی بر قانون دیگر غلبه می‌کند. خدا برای ما راه گذاشته است. چه کسی گفته تقدیر، جبر است؟ حتی قضای الهی هم جبر محض نیست. خدا راه فرار گذاشته است. اگر بنده کوتاهی کرد و در فرصتی که خدا به او داد دعا نکرد، استغفار نکرد، آنوقت بلاي نوشته شده می‌رسد. مثلاً در مورد استغفار خدا می‌فرماید: «...لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۶؛ («لَوْ لَا» با فعل ماضی که می‌آید، توبیخ است با فعل مضارع که می‌آید تشویق است) چرا استغفار نمی‌کنید تا خدا به شما رحم

^۳- هود آیه ۱۱۳

^۴- اسراء آیه ۷۴

^۵- اسراء آیه ۷۵

^۱- لقمان آیه ۳

^۲- نمل آیه ۴۶

کند. خدا دارد راه فرار را به ما نشان می‌دهد. می‌گوید: اگر می‌خواهی از زندان فرار کنی این راهش است، این کجا جبر است؟ جبر این است که انسان را بگیرند و در یک زندانی بیاندازند، در زندان را هم ببندند، یک نهبانی هم بگذارند تا از زندان فرار نکند. خدا زندان درست کرده است، نهبان منع فرار هم گذاشته است، راه فرار را هم نشان داده است. می‌گوید: فرار کن، «**فَفِرُوا إِلَيَّ اللَّهُ...**»^۱: بسوی خدا فرار کنید.

خروج از قضا به قدر: خروج از قضا به قدر هم همان است. مثال: فردی ظلمی کرده است، قدر الهی این است که ظالم از هدایتش کاسته می‌شود. این تقدیر است. اصلاً عنصر ظلم هدایت را کم می‌کند. عنصر احسان هدایت را بالا می‌برد. این خاصیت احسان است. فردی که ظلم کرده است، قضای الهی بر کم شدن هدایتش صادر شده است ولی هنوز اجرا نشده است. قبل از اجرای این قضا این فرد احسان می‌کند، قضای قبلی لغو می‌شود؛ این می‌شود خروج از قضا به قدر. شما می‌توانید تعبیر کنید به خروج از یک قدر به قدر دیگر، خروج از یک قضا به قضای دیگر، خروج از قضا به قدر، فرق نمی‌کند. اینها تعابیر مختلفی هستند که در معنا و مصداق یکی هستند. من یک نمونه برای شما عرض می‌کنم. در سوره مائده می‌فرماید:^۲ «**إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ**؛ جزای کسانی که با خدا و رسول می‌جنگند، «**وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا**»؛ و در زمین فساد می‌کنند، «**أَنْ يُقْتَلُوا**»؛ یکی این است که کشته شوند، «**أَوْ يُصَلَّبُوا**»؛ یا به دار آویخته شوند، «**أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ**»؛ یا دست و پاهایشان بر خلاف یکدیگر قطع شود، «**أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ**»؛ یا اینکه تبعید شوند. البته قوانینی در مورد راهزنان در احکام فقهی ما آمده است که مشخص است این چهار حکم برای چهار دسته راهزن است؛ یعنی این نیست که قاضی مختار باشد که به هر کدام خواست عمل کند، بلکه بستگی به نوع راهزنی دارد. مثلاً این راهزن متعرض به مال می‌شده است یا متعرض به مال و جان می‌شده است، یک حکم خاص در مورد او اجرا می‌شود. بعد می‌فرماید: «**ذَلِكَ لَهُمْ حِزْبِي فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ**»^۳؛ این یک خواری است در حیات دنیا، در آخرت هم عذاب عظیم دارند. بعد می‌فرماید: «**إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدُرُوا عَلَيْهِمْ...**»^۴؛ به جز کسانی که قبل از اینکه دستگیرشان کنید توبه کردند. اگر قبل از دستگیری توبه کردند، مجازاتشان برداشته می‌شود. یک قانون می‌گوید: جزای راهزن، مجازات اعدام است. قانون دوم یا تقدیر دوم می‌گوید که اگر شخصی قبل از دستگیری توبه کرد بخشیده می‌شود. این قانون دوم، قانون اول را به کنار می‌زند. یک راهزن بعد از اینکه توبه کرد به دستور قاضی بخشیده می‌شود البته باید احراز شود، مشخص شود و علائم و دلایل علمی برای قاضی داشته باشد.

در اینجا مراحل تقدیر و قضا را بیان می‌کنیم: الف- تقدیر یا قانون یا قدر (در جوامع انسانی به آن قانون گفته می‌شود). مجازات راهزن قتل است یا سایر مجازات که بیان شد. ب- فردی راهزنی کرده است. ج- حکم قتل یا سه حکم دیگر که بیان شد، برای او صادر شده است. د- قبل از اینکه طرف را دستگیر کنند، توبه کرد، توبه اش را

۳- ذاریات آیه ۵۰

۴- مائده آیه ۳۳

۱- همان

۲- مائده آیه ۳۴

هم نشان داد. ه - ورود در تحت تقدیر دیگر. تقدیر دیگر چه بود؟ تائب بخشیده می‌شود. از قدر اولی فرار کرد، به سراغ قدر دومی رفت. طبق قدر دوم، حکم اول لغو می‌شود. حالا اگر بگویید فرار از قضا به قدر، اشکالی ندارد. ببینید چه میدان بازي است، آن وقت عده‌ای می‌گویند انسان مجبور است. اما اینطور هم نیست که انسان آزاد باشد، اختیار اختیار. اینکه مولوی می‌گوید: «اختیار است، اختیار است، اختیار است، جبر است، جبر است» یا «اختیار است، جبر است، اختیار است، جبر است». به دنیا آمدن ما که اختیاری نبود. مثلاً کسی بگوید: خدایا ما اصلاً نمی‌خواهیم در روز قیامت شرکت کنیم، مگر زوری است؟! جواب اینست که آری اجبار است. یا مثلاً بگوید: ما نه بهشت می‌خواهیم، نه جهنم، ما را به جایی دیگر مثل این دنیا بفرست. این هم اجبار است یکی از این دو را باید انتخاب کنی یا کسی بگوید خدایا ما نمی‌خواهیم امتحان شویم، این هم اجباری است، باید امتحان شوی. اما آیا اجبار است که من در امتحان نمره‌ی بد بیاورم؟ اجبار است که من عمل صحیح انجام دهم؟ اجبار است که به دیگران ظلم کنم؟ اینها همه اختیاری است. اگر خدا قضا می‌نوشته، اختیار هم مطلقاً سلب نمی‌شود. اختیار دعا موجود است، اختیار توبه است، اختیار صدقه است، اختیار استغفار است، اختیار باقی اعمال صالح است. می‌توان از آن قضا می‌شود فرار کرد. جنبه‌ی اختیار آن غالب است. باقی مقدرات هم خیر محض است؛ یعنی هر چه خدا برای ما مقدر کرده است، خیر محض است. یک بچه به خودش می‌گوید که من چه پدر و مادر عنودی دارم. من بچه‌ی هفت ساله را که می‌خواهم عروسک بازی کنم، صبح زود به زور از خواب بلند می‌کنند و به مدرسه می‌فرستند. از دست پدر و مادرش هم ناراحت است. وقتی که بزرگ شد به پدرش می‌گوید: خدا خیرت بدهد، آن روز که به من پس گردنی می‌زدی من نمی‌فهمیدم ولی حالا می‌فهمم که چقدر در حق من لطف کردی. قضا و قدر الهی اینطوری است. همه‌ی تقدیرهای الهی خیر است. در اینجا یک نکته که قبلاً هم بیان شد ذکر می‌کنم: فاصله‌ی بین قضا یعنی صدور حکم تا اجرای حکم، مهلتی است به گناهکار. از لطفهای بزرگ خدا همین است؛ به محض اینکه حکم را صادر کرد اجرا نمی‌کند. حکم صادر می‌شود، جهان خیلی نظام دارد. حکمی که خدا امضاء می‌کند یا قضایی که خدا مقدر می‌کند، قانونش این است که **امام زمان (عج)** هم ببینند. آقا هم باید امضاء کنند، چرا؟ چون نزد خدا عزیز است. چون حجت خدا است. اگر شما متوسل به امام هشتم شوید چون امام هشتم علی‌الظاهر در قید حیات دنیا نیستند، ایشان عرضه می‌کنند به آقا **صاحب الزمان (عج)**، آقا که امضاء کنند آنوقت حاجتتان برآورده می‌شود. خود **امام رضا (ع)** مستقیماً امضاء نمی‌کنند. نظام جهان به این صورت است. این دلیل نیست که خدا نیاز به امضای دیگران دارد بلکه خدا اینطور خواسته است. خدا می‌توانست به همه یک عقلی بدهد که همه چیز را خودشان بفهمند و نیازی به پیغمبر نباشد اما این کار را نکرد، چرا نظام را اینطوری درست کرد؟ دنیا نظام دارد. دنیا حساب دارد. هیچ چیزی در عالم بی حساب نیست. هیچ چیزی در عالم به تصادف نیست. شما وقتی به یک فیزیکی‌دان می‌گویید: آقا آن خسی که روی آب است، آیا این خس نظام دارد؟ می‌گوید: بله. چگالی آن کمتر است، روی آب می‌ایستد. آن ذره‌ی غباری که در هوا معلق است هم حساب دارد. اگر به فیزیکی‌دان بگویید که آیا یک خسی، یک ذره‌ای در دنیا وجود دارد که بی حساب باشد؟ می‌گوید: نه. همه چیز در این دنیا از روی حساب است.

به شیمیدان بگویید، به زمین شناس بگویید و ... همه همین را می‌گویند. امام به همین سوره‌ی قدر استشهاد کرده‌اند. سوره‌ی قدر یک سوره‌ی منحصر به فردی است. ولایه‌ی ترین سوره است. امام فرمود: من در شگفتم از کسی که نمازی بخواند بدون اینا آنزلناه و این نماز قبول باشد. آیت الله بهجت وقتی در نماز به اینا آنزلناه می‌رسند، به گریه می‌افتند. روایت داریم^۱ که هر کس لباس نو بپوشد و ۱۰ بار اینا آنزلناه بخواند به قدحی بدمد و آب آن را به لباسش بریزد، دیگر در آن لباس مریض نمی‌شود. چرا این سوره اینقدر شرافت دارد؟ امام به شیعیان می‌گویند: با همین سوره بر علیه منکران ولایت ما احتجاج کنید، پیروز می‌شوید. نقطه‌ی عطف استدلال هم این است، می‌گوید: ببینید نزول فرشتگان را دارد به زبان حال بیان می‌کند نه به زبان گذشته. کسی نمی‌تواند بگوید این قبلاً بوده و آنها بر پیغمبر نازل می‌شدند. این فرشتگان کجا می‌روند؟ نازل می‌شوند پیش چه کسی؟ پر چه کسی نازل می‌شوند؟ «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا...»^۲؛ «تَنْزَلُ» فعل مضارع است، استمرار را می‌رساند. الان هم هست. بر چه کسی نازل می‌شوند؟ به حجت خدا. این روایات ما درست می‌گوید. روایات ما بر اساس قرآن است. امام زمان (عج) اعمال ما را می‌بینند. ایشان مقدرات ما را می‌بینند، امضاء می‌کنند. ولی این مقدرات مهلت دارد. شما در دعاهای شب قدر می‌خوانید^۳: خدایا اگر در قضای خودت من را از جمله اشقیاء در این شب مقدر کردی یا حکم کردی و قضا کردی، من را از جمله سعدا قرار بده. همه‌ی حرفهایی که ما زدیم در همین عبارت است؛ یعنی قضا عوض می‌شود، فقط خود خدا عوض می‌کند و کس دیگری نمی‌تواند، دعا می‌تواند آن را عوض کند و مهلت و فرصت دارد. قسمت: آیا قسمت حق است یا نه؟ دیدید مردم که گرفتار می‌شوند، می‌گویند: نمی‌دانم قسمت بوده، امتحان است، خدا من را دوست داشته، می‌خواسته به من سیلی بزند، نمی‌دانم. یک بار می‌گوید: بله قسمت بوده است. یک بار می‌گوید: دوباره است. امتحان است. دوباره می‌گویند:

هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می‌دهند

دوباره می‌گوید: نکند فلان جا آن کار را کردم حالا دارم سیلی آن را می‌خورم. دوباره چیز دیگری می‌گوید. هر لحظه یک سازی می‌زند. بالاخره کدامیک درست است؟ آیا راه دارد که بفهمیم کدامیک درست است؟ بله راه دارد. در رابطه با قسمت، اینکه آیا یک چیز قسمت ما است یا نیست، این یک بحثی است. از چه زمانی قسمت ما شده است؟ آیا از روز ازل قسمت شده است؟ هنوز ما نبودیم، آسمانی نبود، زمینی نبود، آیا در علم خدا قسمت ما این بود؟ اینکه جبری است! اگر جبر نیست و قسمت است، پس قسمت از چه زمانی است؟ این هم یک بحثی است. حوادثی که در زندگی ما رخ می‌دهد از چه ناحیه‌ای است؟ بعضی‌ها می‌گویند: از بس که شما خوب هستید. خیلی خوب شدی خدا هم خواسته شما را رنج و بلا دهد، روایت هم برای او می‌خوانند، «الْبَلَاءُ لِلْوَالِدِ»؛ بلا به خاطر دوستی است. ای که از کوچه جانانه ما می‌گذری بر حذر باش که سر می‌شکند

دیوارش

بعضی‌ها می‌گویند: یک مقدارش تصادف است، یک مقدارش به خاطر دوستی است، یک مقدارش امتحان است، یک مقدارش مجازات است، یک مقدارش هم

۱- روضه الواعظین ج ۲ ص ۳۹

۲- قدر آیه ۴

۳- دعای مخصوص شب بیست و سوم «... اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ فَاعْنِي مِنَ الْأَشْقِيَاءِ وَ اكْتُبْنِي مِنَ السُّعْدَاءِ»

به خاطر بدفکریها و بدکاریهای خودمان است. مثلاً من دارم در خیابان می‌روم، يك وقت همینطوري سبقت می‌گیرم، تصادف می‌کنم. این دیگر چه ربطی به قضا و قسمت و محبت و مجازات و اینها دارد، خوب می‌خواستم سبقت بگیرم. این تقصیر خودم هست. بعضی‌ها می‌گویند: نه هر چه بلاست به خاطر گناهان است. حالا کدامیک درست است؟ ما می‌خواهیم در اینجا از قرآن سؤال کنیم که این بحث را به جلسه‌ی آینده موکول می‌کنیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ